



بسم الله الرحمن الرحيم

### چهار حکم در ماء مضاف

صاحب عروه (قده) در احکام ماء مضاف چهار حکم را بیان فرمود. ۱ - مضاف، طاهر است فی نفسه. ۲ - «لا یرفع حدثاً و لا خبثاً». ۳ - خودش به ملاقات نجس، نجس می شود. ۴ - حکم رابع کأن استثناء از حکم ثالث است که اگر از عالی به سافل جاری بشود، سافل با ملاقات نجاست نجس می شود ولی عالی نجس نمی شود که وجه آن را بیان کردیم.

گفتیم: در دو مورد، حکم به نجاست ماء المضاف مشکل است. یعنی در یک صورت که جزمی است که موضع ملاقات، نجس است و مابقی پاک است، آنجا که جریان بالدفع باشد که مدفوع، نجس است و لکن ماء دافع، محکوم به طهارت است. حیث این که ادله انفعال ماء قلیل، این صورت را که ماء دافع باشد، نمی گیرد. روایات ما در سمن و زیت و مضاف را که وارد بود و در مضاف را که، حکم به نجاستش فرمود. و اما اگر دفع در بین باشد ولی جریان دفع ضعیف باشد که دفعی ندارد، آنجا ممکن است بگوییم که بین را که و جاری فرقی نیست. و لکن اگر بالدفع الضعیف نباشد، این از مدلول ادله خارج است.

مورد ثانی در جایی بود که مضاف‌ها به نظر عرف متعدد باشند ولو به همدیگر متصلند به اتصال ضعیف. گفتیم: این هم از مورد ادله خارج است. این دومی را کان مشهور می‌گویند: یکی از ظروف مضاف که با نجس ملاقات کرد، بمجرد اتصال همه نجس می‌شوند. و لکن لنا کان کلام فیه قد تقدّم.

### استثنای مضاف بالغ فی اکثره از حکم تنجس و اشکال آن

بعضی‌ها صورت دیگری را هم استثناء فرموده‌اند که مضاف، بالغ فی اکثره باشد، ولو مجتمع در یک مکانی است، واحد و راکد است، مثل آبار نفتی که در زیر زمین هست. اگر فرض کردیم به واسطه مباشرت کفار، نجاست به آن آبار رسید، آن آبار محکوم به نجاست نمی‌شوند، بالغ فی اکثره هستند و اینها هم از مدلول ادله خارج است. و در این موارد، بعد از این که دلیل دال بر انفعال، قاصر شد به «کل شیء طاهر» رجوع می‌شود.

و لکن این استثناء کما این که مرحوم سید حکیم در مستمسک فرموده است، درست نیست. ولو ایشان با این حرفشان کان مشکله مباشرت کفار را با این معادن نفت حل کرده‌اند چون می‌گویند: این آبار غالب در کثرت هستند، نجس نمی‌شوند، مضاف هستند اما به ملاقات نجاست، نجس نمی‌شوند پس باسی نیست.

عرض کنم: اگر نفت مستخرج بالدفع، در خارج با نجس ملاقات کند، آن آبار نجس نمی‌شوند، بما تقدّم که اگر خروج بالدفع باشد، آن دافع، نجس نمی‌شود. اما اگر خود آبار زیر زمینی با نجاست ملاقات کنند ولو به واسطه مباشرت کفار و نحو ذلک، چرا حکم به نجاست نشود؟ روایت ابی بصیر که در سؤر الکلب وارد شده بود، اینجور بود که «و لا یشرّب سؤر الکلب الا ان یکون حوضاً کبیراً یستقی منه»<sup>گ</sup> اگر فرض کردیم مخزن نفت در بیرون زمین باشد که لابد حوض کبیر می‌شود، مقتضای این روایت این است که به

گ- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الأسنار باب ۱، ح ۷

ملاقات نجس محکوم به نجاست است، چون حوض کبیری که "یستقی منه" استثناء شده است، مابقی تحت مستثنی منه باقی است. و اگر این حوض کبیر و این مخازنی که در روی زمین برای نفت و غیر نفت از مایعات درست می‌کنند بنا شد اینها به ملاقات نجس، نجس بشود، مخزن ظاهری با آن مخزن زیر زمین عرفاً فرقی ندارد. آن هم همین جور است، به ملاقات نجس، نجس می‌شود. بدان جهت به حسب میزان تمام است که فیه فتوی بدهد که مضاف اگر با نجس ملاقات کند، محکوم به نجاست می‌شود مع وحدته، بلا فرق بین کثرته و قلته، الا در صورت جریان بالدفع و فرق هم نمی‌کند جریان از سافل باشد مثل فواره، یا از عالی باشد. و اما در مواردی که وحدت ولو عقلاً محفوظ باشد، ولکن عرفاً وحدتی نداشته باشد، مثل ظروف متعدده، قد ذکرنا الکلام فیه.

### تطهیر مضاف با تبخیر و استحاله

مرحوم سید این چهار حکم را برای مضاف فرمود. اما یک حکم کأن در مضاف بانی مانده و آن این که «المضاف يطهر بالتصعيد والاستحالة». استحاله و تصعید مطهر مضاف است. این دو تا باقی ماند. اینکه این دو تا مطهر هستند یا نیستند، یا این که یکی مطهر است؛ در مسائل آتیه بیان می‌فرماید و حقیقتاً علی ما سنبین اینها حکم نیستند. چون خواهیم گفت: در موارد تصعید و استحاله، مضافی که با نجس ملاقات کرده بود، متفی می‌شود، موضوع متفی می‌شود. نه این که همان موضوع باقی است و حکمش عوض می‌شود. این در حقیقت، عروض حکم نیست. انتفاء موضوع سابق است. بدان جهت ما در نوشتن این فصل گفتیم، مضاف و هكذا احکام المضاف و ما يتعلق بالمضاف، هر چه مربوط به مضاف است ولو حکم نباشد که این تطهیر بالتصعید و الاستحالة حقیقتاً حکم نیستند که عارض بشوند بر مضافی که سابقاً نجس بود که الان آن تصعید مطهرش باشد.

### ماء مطلق و بقاء اطلاق بعد از تصعید

(عروه ج ۱ ص ۲۷، فصل فی المیة مسأله ۲): «الماء المطلق لا یخرج بالتصعید عن

اطلاقه، نعم لو مزج معه غيره و صعد كماء الورد يصير مضافاً.

صاحب عروه می فرماید: «الماء المطلق» کأن مسألة دومی است «لا يخرج بالتصعيد عن اطلاقه». ماء مطلق به واسطه تصعيد از اطلاق خارج نمی شود.

تصعيد، همان تبخیر است. اگر ماء مطلق را تبخیر کردند، دوباره آن بخار به ماء تبدیل شد، این مایعی که دوباره متبدل و در ظرف دیگر ریخته شده، موجب اضافه مایع نیست. ملاک در ماء مطلق این بود که ماء مطلق بلا قید و بلا تسامح بر آن منطبق باشد. این مائی که مصعد و بخار شده، ماء مطلق بود، بعد بخار شده، دوباره بخار، آب شده است. به آن که مصعد است، ماء اطلاق می شود بلا قید. هیچ تسامحی در آن نیست. نظیر آب مقطری که فعلاً مرسوم است. این آب است.

و قد ذكرنا، آن احکامی که بر مطلق الماء بار است. یعنی مائی که بلا قید است. هر مایعی که ماء بلا قید بر آن منطبق بشود، محکوم است به این که طاهر و مطهر است. و این مطهریت به ماء السماء مختص نیست تا کسی بگوید: ماء اگر تبخیر شد یعنی تصعيد شد و دوباره آب شد، این دیگر ماء السماء نیست، این ماء، ماء مصعد است.

عنوان ماء السماء مدخلیتی ندارد کما ذکرنا در طاهریت و مطهریت «کل ما صدق عليه الماء» که در آن صحیحه فرمود: «و قد وسع الله عليكم باوسع ما بين السماء و الارض و جعل لكم الماء طهوراً» که گفتیم: طهوریت اعتباری است. این برای مطلق الماء است، اختصاص به مائی دون مائی ندارد.

### حکم مضاف مصعد و تبخیر شده

(عروه ج ۱ ص ۲۷، فصل فی المياة مسأله ۳): «المضاف المصعد مضاف».

بعد ایشان در مسأله دیگر می فرماید: «المضاف المصعد مضاف» همان طور که «الماء المطلق المصعد، مطلق» در مقابلش «الماء المضاف المصعد مضاف» اینجور فرموده است. مضاف اگر مصعد شد، دوباره مضاف می شود، از مضاف به مطلق تبدیل نمی شود. این فرمایش ایشان، اطلاقش درست نیست. چون بعد از این که ملاک ماء مطلق و

ملاک ماء مضاف را فهمیدیم که ماء مطلق آن است که «یطلق علیه الماء بلا قید» این اطلاق بلا تجوُّز و بلا عنایة است به خلاف موارد مضاف. در مضاف به آن که مضاف بما هو مضاف است اگر ماء اطلاق بشود در آن تسامح و تجوُّز است. اگر ماء حقیقتاً هم ماء باشد، عرض کردیم در بعضی موارد که ماء مضاف، مرکب است، مثل وحلی که می‌گویند «ماء و تراب»، این اطلاق، اطلاق حقیقی است، که ماء و تراب، منطبق بر وحل است. الاّ آنکه بر وحل، ماء را اطلاق کرده‌اند بدون این که کلّ را منطبق کنیم. انطباق جزء که «ماء» است بر وحل، گفتیم: صحیح نیست، اگر صحیح هم باشد بالعنایة و المجاز است.

بنابر این، مضاف مصعّد را باید ملاحظه کرد. ربما اضافه به واسطه اختلاط ماء به غیر الماء است مثل الوحل. چون ماء بغیر الماء عرفاً مخلوط و مضاف شده است. اگر آب را که با تراب مخلوط شده گذاشتند تبخیر شد، تراب که صعود نمی‌کند، قهراً بخار صعود می‌کند، اجزاء ترابیه متخلف می‌شوند و می‌مانند. بعد اگر بخار به ظرف دیگری آمد به صورت ماء شد، آن ماء، ماء مطلق می‌شود، بلا شبهه. می‌شود اطلاق کرد که ماء و هیچ قیدی هم ندارد و اطلاقش هم اطلاق حقیقی است.

پس اینجور نیست که مضاف مصعّد، علی الاطلاق مضاف باشد. اگر اضافه به واسطه اختلاط، حاصل شده عرفاً، ماء بغیر الماء مخلوط شده در صورتی که تصعید بشود اجزاء غیر مائیه باقی می‌ماند و فقط اجزاء مائیه بخار می‌شود، یا اگر غیر ماء هم بخار شود قلیل است که دیده نمی‌شود، آنها به نظر عرف لقلته و ندرته حساب نمی‌شود، به این جهت، آن که مصعّد است هم آب می‌شود. المضاف المصعّد مطلق. بدان جهت باید بگوییم موارد مختلف است و باید ملاکی را که سابقاً گفتیم ملاحظه کرد.

### دلیل پاک شدن مضاف به واسطه تبخیر

(عروه ج ۱ ص ۲۷، فصل فی المیاء مسأله ۴): «المطلق او المضاف النجس یطهر بالتصعید

لاستحالتیه بخاراً، ثم ماءً.)

ایشان در مسأله چهار می‌فرماید: ماء مطلق اگر نجس شد، ماء قلیل یا مضافی که

نجس بود. اگر این ماء مطلق یا مضاف متنجس را تصعید کردند، می فرماید: به تصعید، پاک می شود. مثلاً آب را که متنجس بود، جوشاندند، بخار شد، و آن بخار در ظرفی که غیر از ظرف اولی است رفت و آب شد، آن آب پاک است. یا آب مطلق نبود، آب مضافی بود، آب ملحق نجس شده بود، این را جوشاندند آبش بخار شد بعد در ظرف دیگری جمع شد. پاک است.

ایشان دلیل را هم می فرماید. دلیلش این است: «لاستحالة بخاراً» برای این که وقتی که بخار شد از حقیقت ماء خارج شد و از حقیقت آن مضافی که ملاقات با نجس کرده بود، خارج شد. اما استحاله عبارت از این است که شینی عرفاً به شیء آخر متبدل بشود که عرفاً این شیء ثانی با شیء اول، دو تا حقیقت باشند - یعنی دو شیء با دو حقیقت متفاوت - نه این که این با شیء اول، یک شیء باشند و فقط وصفشان عوض شده باشد. البته در نظر عرف. نظر عقلی ملاک نیست، چون موضوعات، موضوعات عرفیه است که شارع حکم به تنجس یا به نجاست آنها کرده است.

در اعیان نجسه هم همین طور است، فرقی نمی کند. اگر فرض کردیم اعیان نجسه استحاله بالتبخیر شد، مثلاً بولی بود، آن بول مبدل به بخار شد، که متعارف هم هست، در فصل زمستان خیلی سرد، از بول بخار بلند می شود، آن بخارش پاک است. چرا؟ برای این که شارع حکم به نجاست بول کرده است، و این بخاری که از بول برمی خیزد، به نظر عرف بول نیست. حقیقت بول عرفاً بر این بخار صدق نمی کند. این بخار است. بخار بول است نه بول. پس استحاله در اعیان نجسه هم همین طور است.

در غیر مایعات مثال بزئیم که بهتر معلوم بشود. کلب که شارع حکم کرده است: «رجس نجس لا يتوضأ بفضله» اگر مبدل به ملح شد، می گوئیم: آن ملح پاک است چون شارع حکم به نجاست کلب کرده و بر این ملح، کلب صدق نمی کند. «كان كلباً و الان ملح» ملح با کلب دو تا حقیقت دارد. بحیث این که اگر فرضاً شارع حکم به نجاست این ملح بکند، عدد نجاسات در شرع، یکی زیاد می شود. اگر شارع بگوید: کلب نجس است و ملحقی که از کلب استحاله شده هم نجس است، عدد اعیان نجاسات بالا می رود. عرفاً

این ملح، غیر از آن کلب است.

در موارد استحاله، موضوعی که محکوم به نجاست بود حقیقتاً متنفی می‌شود، آن موضوع منعدم می‌شود. انعدام حکم به انعدام موضوعش است چون موضوع منعدم شده است. علی هذا الاساس اگر ماء مضاف را بخار کردند، بخار، دیگر آب نیست یا ماء مطلق را تبخیر کردند، به بخار، آب صدق نمی‌کند. آب نیست، کان ماء. بخار از آب تولید می‌شود ولکن خودش آب نیست. وقتی بخار شد دیگر آن نجاست سابقی متنفی شد. شارع به تنجس این ماء مطلق یا به تنجس مضاف، حکم کرده بود، وقتی بخار شد آن تنجس هم متنفی شد. دوباره که آب شد یا دوباره که مضاف، مضاف دیگر شد، این با نجس ملاقات نکرده است. آن که بعد از بخار به وجود آمده و بخار به آن مبدل شده است که ثم صار ماء، ثم صار مثلاً ماء مضافاً، او با نجس ملاقات نکرده است. سرکه نجس شده بود، خیلی زیاد هم بود، آن را تبخیر کردند بعد دوباره به ظرف پاک دیگری منتقل شد، می‌گوییم: آن سرکه پاک شده است. برای این که بخار که سرکه نیست. بخار سرکه است. وقتی که بخار بود، آن نجاست سابقی متنفی شده بود. وقتی که دوباره سرکه شد یا آب شد و در ظرف دیگری ریخت، این آب با نجس ملاقات نکرده است، این ماء، ماء دومی است. بنظر عرف این است.

بدان جهت ایشان می‌فرماید: «المطلق او المضاف النجس يطهر بالتصعيد». تعلیل می‌فرماید «لا استحالته بخاراً ثم ماء» چرا این تصعید پاک می‌کند؟ برای این که استحاله پیدا می‌کند به بخار ثم ماء می‌شود و بعد از تبدل هم با نجس ملاقات نکرده است.

#### ملاک استحاله در نظر عرف

و الحاصل؛ دوتا مطلب است. این دو مطلب را باید از هم تشخیص داد: یکی مواردی است که آن حقیقتی که سابقاً معروض و محکوم به نجاست بود، آن شیء به نظر عرف به شیء آخر مبدل شده باشد، بالدقة العقلية ملاک نیست. این شیء آخر با شیء اول در نظر عرف دوتا حقیقت و دوتا شیء هستند، نه این که یک شیء باشند و فقط وصفشان عوض

شده باشد و در وصف اختلاف داشته باشند.

اگر در مواردی به نظر عرف اینجور شد که این دو شیء، یک شیء اند و لکن در وصف، دوتا وصف دارند، این استحاله نیست، این پاک نمی‌کند. اما اگر جوری شد که شیء اول با شیء ثانی، در وصف اختلاف ندارند، بلکه اصلا دوتا حقیقت هستند، اینها من حیث الذات دوتا هستند نه من حیث الوصف، اگر اینجور شد، این استحاله می‌شود و محکوم به طهارت است.

مثلا اگر خونی به ثوب یا بدن انسان، اصابت کرد بعد هم خشک شد، این را می‌گوییم نجس است، ولو سابقا، وقتی که به ثوب یا بدن اصابت کرد، رطب بود الان خشک شده است. این خون خشک به نظر عرف، همان خون سابق است فقط وصفش از بین رفته که رطوبت داشت، این که رطوبتش از بین رفته، استحاله نیست. اما در جایی که عرف گفت: آن شیء اولی مبدل به این شیء شد، نه این که وصفش رفت، کلب بود مبدل به ملح شد، انسان بود مبدل به تراب شد، کافر مشرک بود که نجس بود، دفن کردند یا روی زمین ماند و خاک شد، این خاک، پاک است. با کلبی که ملح شده هیچ فرقی ندارد. برای این که نمی‌گوید: این همان انسان است. وصف نیست. می‌گوید این خاک، کان انسانا. دو حقیقت است. ﴿منها خلقناکم و فیها نعیدکم﴾<sup>(۱)</sup> دوباره خاک شده است، خاک که نجس نیست. بدن کافر مشرک و میت آن نجس است ولی این خاک یا ملح نجاستی ندارد. پس باید ملاک استحاله و تبدل وصف معلوم بشود تا اشتباه نشود.

### شرایط قبول استحاله در مایعات

توجه داشته باشید! استحاله در مایعات، وقتی به درد می‌خورد که آن وعاء و ظرفی که سابقا مایع نجس یا مایعی که بالعین نجس است در آن بود، ثانيا این عین نجس یا منتجسی که ثانيا بعد از بخار دوباره مایع می‌شود توی همان ظرف نریزد. و الا اگر توی

همان ظرفی که سابقاً بود بریزد، باز محکوم به نجاست است. چون ظرف نجس است و وقتی که این مایع با ظرف ملاقات کرد، قطعاً نجس می‌شود. در این صورت حکم به نجاست می‌شود.

بله اگر در یک موردی روایتی، دلیل خاص باشد ولو ظرف در مورد استحاله، همان ظرف اولی باشد، مع ذلک محکوم به طهارت است. اگر دلیل خاص باشد، قبول می‌کنیم. خمر منقلب به خلّ شده است. خلّ با خمر به نظر عرف دوتا حقیقت است. این در حقیقت استحاله است که انقلاب تعبیر می‌کنند. اختلاف در وصف نیست. مع ذلک محکوم به طهارت است. با این که در همان ظرف اولی که خمر بود و به واسطه خمر، نجس شده بود مبدل به سرکه شده است، حکم به طهارت می‌شود. دلیل خاص گفته، قبول می‌کنیم. بدان جهت هر جا دلیل خاص قائم شد، ملتزم می‌شویم. و جایی که دلیل خاصی نداریم ما هستیم و علی القاعدة ادله اولیه، ادله نجاسات و تنجّسات، می‌گوییم: استحاله در مایعات با اتحاد ظرف به درد نمی‌خورد، چون آن مائی که ثانیاً مایع شد، محکوم به نجاست است، چون به واسطه ظرف، نجس می‌شود.

### تفاوت بین استحاله عین نجس و متنجّس، و عدم استحاله با تبخیر

بعضی‌ها فرموده‌اند: استحاله در اعیان نجسه عیبی ندارد. ملتزم می‌شویم اعیان نجسه بالاستحاله پاک می‌شود منتها اگر مایع باشد باید ظرفش، ظرف اولی نباشد. و اما در متنجّسات، استحاله به درد نمی‌خورد چه مایعات باشد چه غیر مایعات. متنجّسات اگر استحاله پیدا کنند که مضاف و ماء مطلق هم از قبیل متنجّس است، اگر به واسطه تبخیر، استحاله پیدا کنند، این استحاله فایده‌ای ندارد.

اما دلیل این که استحاله در اعیان نجسه مطهّر است این است که این اعیان به واسطه عناوینشان محکوم به نجاست هستند. مثلاً به عنوان کلب یا عنوان بول یا عنوان عذرة غیر مأکول اللحم و عذرة انسان و غایط هستند و به این عناوین، محکوم به نجاست هستند. این عناوین به نظر عرف، مقوم حکم هستند. وقتی عذره رماد شد، یا کلب ملح شد، آن

عنوان مقوم که نجاست بر آن جعل شده بود و موضوع نجاست بود، منتفی شده است و وقتی عنوان مقوم منتفی شد، حکم هم باید منتفی بشود. لذا این شیء دوم پاک می شود لاصالة الطهارة. اینجا نجاست را هم نمی شود استصحاب کرد، چون موضوع منتفی شده است، آن موضوع سابق قطعاً باقی نیست.

و اما در اعیان متنجسه، مایعاً کان او غیر مایع، موضوع، عناوین نیست. اگر ثوب با دم ملاقات کرد، ثوب بما هو ثوب، معروض نجاست نیست که اگر فرض کنید عنوان ثوب، مبدل به تراب یا رماد شد، بگوییم: این پاک شده است. برای این که آن که در متنجسات است «کل جسم لاقی نجساً یتنجس» است. موضوع تنجس، جسم بودن شیء است. عنوان ثوب مدخلیت ندارد. آن چه در متنجسات، موضوع تنجس است «جسم» است، علی ما هو المعروف. «کل جسم لاقی نجساً یتنجس» موضوع جسم است. بدان جهت اگر متنجس استحاله شد باز عنوان جسم باقی است. در اعیان نجسه، عنوان مقوم از بین می رفت، ولکن در متنجسات اگر جسمی مبدل به جسم دیگر شد، همان موضوع باقی است. این شبهه در مقام شده است.

این شبهه باقی است و الوجه فی ذلک: همان طور که در اعیان نجسه، موضوع نجاست، وجود آن عنوان است، در اعیان متنجسه هم آن که وجود شیء است، آن ثوب موجود است، ثوب موجود بما هو ثوب موجود نجس شده است. نجاست برای ثوب است. بدان جهت این ثوب اگر یکی وقتی رماد شد، سوخت و خاکستر شد، نجاستش هم مرتفع می شود. آن «کل جسم لاقی نجساً یتنجس» معنایش این نیست که معروض نجاست، جسم است یعنی عنوان جسم است، بلکه معنایش این است که این ثوب ولو بما هو ثوب نجس می شود، ولکن در تنجس، ثوبیتش مدخلیتی ندارد. جسمیت است. هر جسمی که ملاقات با نجس بکند، این ملاقات در جسم، سبب می شود که این جسم بعنوانه، یعنی به عنوان ثوبی نجس بشود. خشب به عنوان خشب نجس می شود چون با نجس ملاقات کرده. خشب ملاقات کرده، ولکن جسمیت، یعنی اگر شینی جسم نشد و با نجس ملاقات کرد، آنجا دیگر تنجسی نیست. این جسمیت، واسطه در ثبوت است. یعنی

آن که ما از ادله استفاده کردیم شارع گفته: ثوب و بدن نجس می شود، بول یا دم اصابت کند ماء نجس می شود، ماء قلیل و مضاف نجس می شود، از اینها انتزاع کردیم که اشیاء آن شیئی که عنوان خاص دارد، آن شیء نجس می شود بما هو آن شیء، ولکن علت تنجّسش جسمیش است که با نجس ملاقات کرده، نه این که فرق است «کم فرق مابین معروض النجاسة و علة عروض النجاسة» معروض نجاست عنوان جسم نیست. این جسمیت، علت عروض است.

### عدم صدق استحاله در صورت تغییر وصف به تنهایی

یک نکته هم باید اضافه کنیم تا مطلب روشن بشود: اگر ثوب با بول ملاقات کرد بعد این ثوب را از هم باز کردیم، نخهایش را درآوردیم، یا زدیم و حلّاجی کردیم، پنبه کردیم، باز نجس است چون عرفاً این پنبه، همان ثوب است، فقط وصفش تغییر کرده است. پس عرفاً وصف، مختلف می شود. اینها باید در نظر حساب بشود. به خلاف این که بسوزانند و خاکستر شود. آن استحاله است. عرفاً ثوب نیست. ثوب بود سوخت و خاکستر شد. این تغییر وصف نیست.

در مواردی که در متنجّسات، تغییر الوصف بشود، استحاله نیست. بدان جهت ما در هر موردی کبرایش را بیان می کنیم که اگر حقیقت و آن موضوعی که معروض نجاست بود، حقیقتاً - حقیقتاً یعنی به نظر عرفی - متغیّر شده باشد، این استحاله است و نجاست هم به واسطه آن می رود. اما اگر به نظر عرف، اختلاف وصف باشد، تنجّس باقی است لذا اگر فرض بفرمایید آبی بود نجس، آن را گل کردیم، یا با آب نجس گچ درست کردند و گچ کاری کردند، پاک نمی شود. اینجا وصف است. یعنی یک جزء دیگر زاید شد، است. اینجور نیست که آن ماء حقیقتاً رفته باشد و باقی نمانده باشد. بین ماء با غیر الماء امتزاج شده و غیر ماء را نجس می کند. گفتیم: به مجموع، ماء اطلاق نمی شود، جزء را که آب است نمی شود بر کل اطلاق کرد، تجوّز است. اما گفتن این که این آب نمک، آب و نمک است، این گچی که توی ظرف ریخته اند، آب و گچ است. این عیبی ندارد، درست

است. اطلاق هم اطلاق حقیقی است.

طهارت اعیان نجسه و متنجسه با استحاله و عدم طهارت با تبخیر علی هذا انسان باید چشم‌هایش را باز کند متوجه بشود. در موارد متنجسات که می‌گوییم: اینها مثل اعیان النجس است، استحاله اینها را پاک کرده است، در مواردی است که آن متنجس سابقی که معروض نجاست بود، به نظر عرف، و صفش عوض نشده باشد که این همان عین سابقی است و صفش عوض شده بلکه باید آن شیء سابقی حقیقتاً به شیء آخر مبدل شده باشد. اگر اینجور باشد این استحاله است و اگر استحاله باشد «لا فرق ما بین الاعیان النجسة و المتنجسة». بدان جهت گفتیم: ماء مضاف یا ماء مطلق اگر نجس باشند و تصعید بشوند، چون بخار حقیقتاً به نظر عرف آب نیست، بخار، امر آخر است، آن بخار پاک است. بعد هم اگر به ظرف دیگری رفت که آن ظرف پاک باشد، محکوم به طهارت است. چون آن که ریخته شده با نجس ملاقات نکرده است.

اینجا یک مطلب دیگر هم باید بگوییم تا این مطلب متمم بشود. در اعیان متنجسه کأن نقض می‌شود که اگر تبخیر، استحاله باشد که صاحب عروه هم می‌گوید، مناقشه می‌شود اگر فرض کردیم که بول بخار شد، دوباره این بخار، مبدل به مایع شد، آن مایع، بول است، آب که نیست. به مکان سردی رسید، بول را جوشاندند، تبخیر شد، رویش چیز سردی گرفتند، مایع شد باید بگوییم: آن قطراتی که می‌آید پاک است اگر بنا باشد این تبخیر و این تصعید، مطهر باشد چون استحاله شده، باید بگوییم که آن هم پاک است.

می‌گوییم: این حرف درست نیست. تبخیر، استحاله است. و لکن در اعیان نجسه و متنجسه وقتی ما آن مصعد را محکوم به طهارت می‌کنیم که عنوان نجس بر مصعد صدق نکند. آن که دوباره بخار می‌شود، دوباره قطرات می‌شود، بول است، بول انسان است. آن اطلاقات بول که بول نجس است، «ان اصاب ثوبک بولاً فاغسله» این را می‌گیرد. والحمد لله رب العالمین.